

تورین کرده است — حکیم ابو الفتح عمر خیام نساوری که در ریاست و ادیان پایگاه بلند و جایگاه ارجمندی دارد پنجم حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که از شعرائی رزمی درجه اول دنیا بشمار است. در خصوص پادشاهان درجه اول غده زیادی از مطلقین در چهار مقر متفق و در شخص پنجم اختلاف دارند آن چهار نفر که همه از پادشاهان دوره های قبل از اسلام هستند عبارتند از کوروش (سپروس) بزرگ مؤسس دولت ایران — داریوش کبیر هخامنشی — اردشیر با بکان مؤسس دولت ساسانی و اتوشروان عادل ساسانی. از خوانندگان گرامی خواهشمند است عقیده خودشانرا در بنیاب بیان و مرقوم دارند.

برلین — آذانی

شماره یکم، دسامبر ۱۳۲۳، ۱۳۰۲.

2

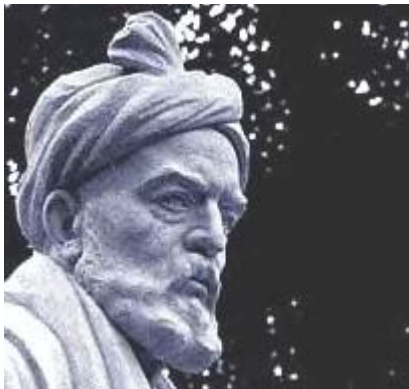
ده تن

بزرگترین چهره های تاریخ ایران

امیر مومبینی

amir.mombeini@chello.se

جمعه ۱۰ بهمن ۱۳۸۲



گاه می شنویم که در کشوری بر سر تعیین پنج یا ده نفر برجسته ترین شخصیت های تاریخ آن کشور نظر خواهی می شود و کسانی به عنوان برگزیدگان مردم معرفی می شوند. چند ماه پیش این کار در انگلستان انجام گرفت و اخیراً در آلمان، انگلیسی ها با گزیدن چهره هایی چون ویلیام شکسپیر و چارلز داروین، لیست پرافتخاری را به نمایش گذاشتند. در آلمان، در لیست برگزیدگان تاریخ این کشور، کسانی چون لوتر و مارکس و اینشتین جای دارند که هیچ کسی در برجستگی جهانی و تاریخی آنان شك نمی کند. اینان همه تاریخ سازان بزرگی بوده اند که به همه ی بشریت متعلق هستند. ما می توانیم به ارجح

انسان تا مقام چنین فرزاندگانی بر خود ببالیم. اینان نماد و نمودار انسان کوشنده و آفریننده هستند و باید ارجشان نهاد و سرمشق شان کرد. البته در این لیست ها ممکن است کسانی هم باشند که با همه ی مطرح بودن شان به دلیل شرایط روز انتخاب شده باشند و جای واقعی شان آن جا نبوده باشد. این مسأله برای خود رأی دهندگان هم احتمالاً روشن است.

گزینش شخصیت های برجسته ی تاریخ يك کشور می تواند كمك كند تا تصویر فشرده ی مردم از تاریخ کشور خود تکمیل شود. فکر کردن در باره ی این افراد نوعی مرور تاریخی و ارزش شناسی کار و پیکار انسانهای يك کشور است. در واقع افرادی که به این گونه گزیده میشوند مردمان يك سرزمین را در

عرصه‌های گوناگون فکری و عملی نمایندگی میکنند و میتوان گفت سران واقعی آن مردم هستند. به هنگام اندیشیدن در باره‌ی این بزرگان انسان به خود نیز می‌اندیشد و خویش را در میراث آنها شریک می‌یابد. آنها میراث بزرگ بشریت هستند و باید سر مشق ما باشند. به هنگام چنین انتخابی ما مجدداً تاریخ خود را مرور میکنیم و دانسته‌های خویش را بازبینی میکنیم و گسترش میدهم. يك گفتگوی همگانی در سطح جامعه پیرامون چنین موضوعی می‌تواند نزدیکی‌های بسیاری پدیدآورد و به بررسی همگانی بسیاری از رویدادهای مهم تاریخی بدل گردد.

و اما، کدامین کسان میتوانند آن پنج تن و یا ده تن بزرگترین‌های تاریخ ایران باشند؟ کدامند پنج ستاره، یا ده ستاره‌ی از همه درخشان‌تر در آسمان تاریخ ایران؟ این را يك همه‌پرسی میتواند مشخص کند. با این همه، من بعنوان يك شهروند ایرانی ذهن خودم را متوجه تاریخ کشورمان کردم و پیشاپیش به ده تن به عنوان بزرگترین‌های تاریخ ایران رأی دادم تا تکلیف خودم را روشن کرده باشم و در مقابله با کسانی که مردم کشورم را تحقیر میکنند عظمت این مردم را یادآور شوم. وقتی این گزینش را با چند تن از دوستانم در میان گذاشتم از این کار استقبال کردند. اغلب آنها در این گزینش با من هم‌نظر بودند. دوستان توصیه کردند که من این موضوع را طرح کنم. من خود نیز به همین نتیجه رسیدم و فکر کردم که شاید این کار انگیزه‌ای شود تا هم‌میهنان دیگری هم شروع کنند به رأی دادن و رأی گرفتن در این باره، و در این روزگار رأی دادن‌های زورکی به آدم‌ها الکی، رأی‌های اختیاری به برجستگان واقعی داده شود. من می‌خواستم ده تن بزرگان تاریخ این کشور را برگزینم، اما نتوانستم يك جا این کار انجام دهم. پس به تفكیک عرصه‌ها دست زدم. در پنج عرصه‌ای که در نظر گرفتم پنج شخصیت نخست را به آسانی انتخاب کردم. اما گزینش پنج نفر دوم کاری طولانی را منجر شد. به ویژه در عرصه‌ی سیاسی کار دشوار بود و سه ماه طول کشید تا من به نتیجه برسم. من مجبور شدم يك بار دیگر به کارنامه‌ی کسانی چون داریوش، انوشیروان، بزرگمهر، رستم فرخزاد، بابک خرمدین، نظام‌الملک، شاه عباس اول، امیر کبیر و محمد مصدق رجوع کنم و این شخصیت‌ها را با هم مقایسه کنم تا به نتیجه برسم. در عرصه‌ی سیاست روشنایی خورشیدوار چهره‌ی وزیران و سرداران در قیاس با چهره‌ی تاریک شاهان من دادخواه را وسوسه میکرد که به آنان رأی دهم. اما قضاوت بیطرفانه و سنجش تأثیر کار و کارنامه‌ی افراد مانع از دادن امتیاز می‌شد.

پس از گزینش، و وقتی به لیست ده نفره نگاه کردم، به کار و پیکار انسان سرزمین خود درود فرستادم. در مقایسه با لیست‌های دیگر کشورهایی که لیست داده‌اند، سربلندانه گفتم که ما، انسان این سرزمین، سهم خود را ادا کرده‌ایم. ما فرزندان کوروش و کاوه به سهم خود حرفی برای گفتن داشتیم، و حرف‌هایی برای گفتن خواهیم داشت. ما نه در صدد اثبات برتری خود بر کسی هستیم و نه برتری کسی بر خود را می‌پذیریم. ما بخشی از عظمت بشری هستیم. بشریت تن بیگانه‌ای است و همه در میراث‌های مدنی و فرهنگی هم شریکند. تمدن بشری حاصل کار مشترک همه‌ی جامعه‌ی بشری است. ما ایرانی‌ها خرسندیم که چنین درکی را ذاتی فرهنگ خود میدانیم. صدها سال پیش از این فرهنگ‌ساز بزرگ ایران سعدی شیرازی این اندیشه را چنین بیان داشته است:

بنی آدم اعضای يك پیکرند
که در آفرینش ز يك گوهرند
چو عضوی ببرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

اگر چه امروز در این دیار نه از عظمت و رحمت کوروشانه خبری هست و نه عشق حافظانه و خرد خیامانه مجوزی درخور برای نمودن خود دارند، اما، میراث‌داران تاریخ زنده‌اند. انسان ایرانی زنده است. حتی اگر برای من و چون من کسانی فرصت سلام دوباره به آفتاب آزادی و عزت انسانی کم باشد، آن آفتاب به انسان رنج‌دیده‌ی این دیار سلامی دوباره خواهد گفت. این انسان اگر چه زیر فشار روزگار از بروز ظرفیت‌های خوب‌ترین محروم شده است اما این توان را دارد که دوباره بپا خیزد. در ادبیات کمتر ملتی در جهان میتوان آن اندازه عشق به عدالت را دید که در ادبیات ایران. فرهنگ ایرانی فرهنگی خیرخواه بوده است. این مردم قصد برده و بنده کردن کسی را نداشتند. رحم و مهر و عدالت و انصاف از ارکان بینش ایرانی بوده است. بر چنین فرهنگ نیکی ستم‌ها رفته است و می‌رود. فریاد ما از درد تهاجم برونی و درونی بلند است. اما، ایرانی با تن زخمی خود دگر باره بپا خواهد خواست و نشان خواهد داد که در بند کردن و در بند نگهداشتن او ناممکن است. هر ایرانی میتواند رستمی در خود داشته باشد و به هنگام نبرد با سپاه تاریک‌اندیشان بگرد که:

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

ایرانی از اسارت بیزار است، حتی اگر مهاجم به نام خدا و برای خدا بر آزادی او بتازد:

که گفت برو دست رستم ببند
نبندد مرا دست چرخ بلند!

لیست برگزیدگان را با منشور کوروش بزرگ آغاز و با شعر عمر خیام به پایان می‌بریم:

گزیده منشور کوروش

« ... آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم، همه‌ی مردم گام‌های مرا با شادمانی پذیرفتند. در بارگاه پادشاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم، مردوک خدای بزرگ دل‌های پاك مردم بابل را متوجه من کرد... زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم. ارتش بزرگ من به آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و جایگاه‌های مقدسش قلب مرا تکان داد... من برای صلح کوشیدم. من برده داری را برانداختم، به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه‌ی مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازمند فرما دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. مردوک خدای بزرگ از کردار من خشنود شد... او برکت و مهربانی‌اش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی مقام بلندش را ستودیم. من همه‌ی شهرهایی را که ویران شده بود از نو ساختم. فرمان دادم تمام نیایشگاه‌هایی را که بسته شده بود، بگشایند. همه خدایان این نیایشگاه‌ها را به جاهای خود بازگرداندم. همه‌ی مردمانی را که پراکنده و آواره شده بودند، به جایگاه‌های خود برگرداندم و خانه‌های ویران آنان را آباد کردم. همچنین پیکره‌ی خدایان سومر و اکد را که نبودند بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود، به خشنودی مردوک خدای بزرگ و به شادی و خرمی به نیایشگاه‌های خودشان بازگرداندم، باشد که دل‌ها شاد گردد. بشود که خدایانی که آنان را به جایگاه‌های مقدس نخستین‌شان بازگرداندم، هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم زندگانی بلند خواستار باشند... من برای همه‌ی مردم جامعه‌ای آرام مهیا ساختم و صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم. . »

رأی ما تقدیم این بزرگان می‌شود:

پنج ستاره‌ی اول:

کوروش کشورداری و سیاست
زرتشت ایدئولوژی و مذهب
ابوعلی سینا علم و فلسفه
حافظ ادبیات و هنر
فردوسی فرهنگ و تاریخ

پنج ستاره‌ی دوم:

داریوش کشورداری و سیاست
مزدک ایدئولوژی و مذهب
رازی علم و فلسفه
مولوی ادبیات و هنر
خیام خرد

مائیم و می و مطرب و این کُنج خراب
جان و دل و جام و جامه در رهن شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب
آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین
نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نی حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین
اندر دو جهان کرا بود زهره‌ی این

فردوسی فرد نخست تاریخ ایران

کدام يك از این ده تن میتواند فرد نخست شناخته شده و بزرگترین چهره‌ی تاریخی ایران باشد؟ من در اندیشیدن به این موضوع نتیجه گرفتم که باید بین بزرگترین شخصیت و بزرگترین کار و تأثیر تفاوت قایل شد. بزرگترین شخصیت تاریخ ایران به نظر من کوروش هخامنشی است، هم به دلیل عظمت کارهایی که انجام داد، و هم به دلیل عظمت شخصیت او. به ویژه ملایمت متمدنانه و رحم و مروت این انسان، توجه عجیب او به اهمیت صلح و شادی و امنیت و رفاه در جامعه، گشاده نظری وی در برخورد با ادیان و مذاهب گوناگون و مردمان سرزمین‌های مختلف و آفریدن يك نمونه‌ی جدید در کشورداری بر اساس نوعی رعایت حقوق بشر و گرامیداشت خرد و خردمندان به او چنان برجستگی می‌دهد که در جهان باستان هم‌تایان کمی میتوان برای او پیدا کرد. کوروش کسی بود که به دلیل کارهای نیکش، بدون آن که خود ادعایی داشته باشد، مقام مقدس یافت. فریدون و کیخسرو، بهترین و محبوب‌ترین شاهان افسانه‌ای ایران، تصویرهایی از کوروش هخامنشی هستند. خصوصاً کیخسرو در شاهنامه تصویر ایدآلیزه شده‌ی کوروش است و مرگ شگفت‌انگیز او نیز یادورد مرگ اسرارآمیز کوروش است.

اما بزرگترین تأثیرگذار در فرهنگ و زندگی مردم ایران فردوسی است. زبان فارسی، گویش رسمی در زبان فارسی، اسطوره‌ها و افسانه‌های پهلوانی ایرانی، تاریخ پیش از اسلام ایران، آشنایی ایرانیان به هویت خویش، بازآفرینی غرور مردم شکست خورده‌ی ایران، پرورش روح شجاعت، جوانمردی، دادخواهی، پاک‌ی، سادگی، دانش‌دوستی، میهن‌دوستی، خودشناسی ملی و قومی، همه و همه با نام فردوسی توسی گره خورده است. فردوسی سردار ایرانیان در نبرد برای بازآفرینی فرهنگ و هویت خویش در پس يك شكست بزرگ و تاراج بیدادگرانه است. همه‌ی آن چه يك ایرانی از واژه‌ی ایران می‌فهمد و به دست می‌آورد برآمده از کار فردوسی است. فردوسی روح ایران بود، و این روح، در پی يك شكست بزرگ مادی و معنوی به تن ایران بازگشت. فردوسی ایران بود. ایران با شاهکار او به خود بازگشت. هیچ کس برای ایران، برای مردم ایران، برای مردم ساده و رنج‌دیده‌ی ایران، چون او کار نکرد و چون او موفق و جاودان نشد. او برترین چهره در میان ده چهر برتر تاریخ ایران است.

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام

زیر نوشت:

1- چنانچه سیاست را در مفهوم اخص، علمی و حرفه ای آن در نظر بگیریم و نقشه‌کشی آگاهانه و موفقیت در پیشبرد نقشه‌ها را حساب کنیم، در کل تاریخ ایران و در میان مجموع سیاست مردان ایرانی کمتر کسی به شاه عباس صفوی میرسد. او ایران خرابه و نیمه تسخیر شده را تحویل گرفت و آن را به مثابه پیشرفته‌ترین و مقتدرترین کشور شرق تحویل داد. ایران در پیشرفت و سازمانیافتگی اجتماعی و کشوری همتای ونیز و فلورانس آن دوران شده بود که مهد رنسانس شدند. شاه عباس ایران را به جایی رسانده بود که اگر بعداً توسط آدم‌های نالایق تخریب نمیشد همگام با اروپاییان به پیشواز انقلاب صنعتی میرفت و بسی زودتر از ژاپن صنعتی می‌شد. با این همه استبداد و خشونت تکان‌دهنده‌ی عباس و محدودیت بومی تأثیرات سیاسی او مانع میشود که وی را در لیست ده تن بگذاریم. عباس آن قدر کشت که حتی جانشینی لایق برای خود باقی نگذاشت. خشونت عباس حتی متوجه فرزندان خود او شد، اما به ندرت دامن مردم را گرفت. مردم در زمان او زندگی خوب و راحتی یافتند و به ابتکار خود وی را بزرگداشتند. البته در افسانه‌هایی که از شاه عباس بر سر زبان مردم بوده است تقریباً همه‌ی کارهای شاه عباس دوم نیز که انسانی مردم دوست و ضد اشراف بود به شاه عباس اول نسبت داده میشود. عباس در نظریه‌ی سیاسی ماکیاول، در عمل پطر کبیر و در اخلاق نرون بود. عباس و داریوش در ساماندهی، سازندگی، توجه به اقتصاد، نوآوری و ایجاد امنیت و رفاه شباهت‌های زیادی با هم داشتند. با امتیاز تاریخسازي پدمانه‌تر در طلوع تمدن مردمان این دیار و تأثیرات جهانی داریوش او چند گام جلوتر از عباس قرار می‌گیرد. داریوش سامان‌دهنده‌ی نخستین امپراتوری فراقاره‌ای جهان است و نیمی از سازندگی‌های دوران هخامنشیان در زمان او انجام گرفت. او بیشتر جنبه‌ای جهانی دارد و تجربه‌ی کننده‌ی بزرگترین دولت‌مداری چندقاره‌ای تا زمان خویش است. معمولاً کوروش‌های تاریخ توسط داریوش‌ها تکمیل میشوند و این دو مکمل هم هستند. يك نکته‌ی جالب این که داریوش و عباس در اهمیت دادن به اقتصاد، در کشیدن راه و سازمان دادن پست و درست کردن بازار و تأمین شرایط چرخش بهتر اقتصاد همانندی‌های زیادی داشتند.

2- در عرصه‌ی ایدئولوژی و مذهب مانعی با مزدك در رقابت است. اما وجه برجسته‌ی ایدئولوژیک، تازگی نظری و موضع‌گیری عدالتخواهانه و بسیار جسورانه‌ی مزدك او را بر مانعی مقدم میدارد.

3- تأثیر ادبی سعدی بسی بیشتر از خیام است و بدون شك او فرد نخست در نثر فارسی است. با این همه، خیام با رباعیات معدود خود چنان تأثیر سترگ فرهنگی بر ایران و جهان گذاشته است که نمیتوان وی را در ردیف ده تن بزرگان تاریخ این کشور قرار نداد. اما، شاید اگر من پنج عرصه را مشخص می‌کردم آنگاه به جای داریوش پادشاه سعدی شاعر وارد لیست می‌شد. سعدی نقطه‌ی تردید من در این لیست است. شاید هم بعدها به این نتیجه برسم که جای او با داریوش باید عوض شود. اما تا حالا چنین فکر نمی‌کنم. داریوش تمدن‌سازی عظیمی کرد و اگر بیطرفانه قضاوت شود جای او میتواند در میان ده تن باشد. روح او همچنان در تخت جمشید زیبا در گردش است. جمشید شهریار بزرگ افسانه‌ای نقش از داریوش گرفته است.

4- در عرصه‌ی هنر و ادبیات رقابت بسیار فشرده است. علاوه بر آنانی که نام بردم عطار، نظامی، ناصرخسرو، نیما، هدایت و شاملو از چهره‌هایی هستند که به هنگام گزینش نامشان از ذهن می‌گذرد. برخی از اینان چنان شخصیت الماسین‌ای دارند که عدم انتخاب آنها مایه‌ی رنج انتخاب کننده میشود. نگاه کنید به این شعر ناصر خسرو قبادیانی: من آنم که در پای خوکان نریزم، مر این قیمتی لفظ در دری را. انگار همین امروز کسی با زبان و فکر و مسایل امروز این شعر را نوشته است. با این همه، چنانچه فردوسی را مستثنی کنیم، حافظ و مولوی به آسانی در راس قرار می‌گیرند.